حاشیه

لبنان، لبنان

ژان لوکاره*

ترجمه : علی جامی

لطفاً به این پرسش من پاسخ دهید : اگر شما صد نفر غیرنظامی بیگناه و یک شبه‌نظامی را بکشید، آیا جنگ را برده‌اید یا باخته‌اید؟ممکن است پاسخ دهید : «خوب، اما یک شبه‌نظامی می‌توانست دویست نفر، هزار نفر یا تعداد بیشتری آدم را بکشد.» اما پرسش بعدی که به دنبال می‌آید این است : اگر با کشتن یکصد آدم بیگناه، شما پنج نفر «جدید» به وجود آورید و نیز یک پایگاه مردمی را به طرفی سوق دهید که به آنها کمک رساند و با آنها همدردی کند، آیا برای نسل‌های آینده هم میهنانتان در مجموع امتیازی مثبت به دست آورده‌اید، یا دشمنی که مستحق آن هستید؟رئیس ستاد ارتش اسرائیل در ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ باریک‌بینی‌های تفکر نظامی ملتش را برای ما روشن کرد. او به ما گفت که عملیات نظامی طراحی شده برای لبنان «زمان را به بیست سال قبل بازخواهد گرداند.» خوب، من بیست سال پیش در لبنان بودم و اصلاً تصاویر زیبایی ندیدم. سرتیپ اسرائیلی پس از این گفته‌ها، به وعده‌اش عمل کرده است. من درست ۲۸ روز پس از اسیر شدن دو سرباز اسرائیلی به دست حزب‌الله – اقدام نظامی کاملاً رایجی که خود اسرائیلی‌ها هم بارها به آن دست زده‌اند – این مطلب را می‌نویسم. طی این مدت ۹۳۲ لبنانی کشته و بیش از ۳ هزار لبنانی زخمی شده‌اند. ۹۱۳ هزار نفر لبنانی آواره شده‌اند. رقم کشته‌های اسرائیلی ۹۴ نفر و زخمی‌هایشان ۸۶۷ نفر بوده است. در اولین هفته جنگ، حزب‌الله حدود ۹۰ راکت در روز به سوی اسرائیل شلیک کرد. هفته گذشته به رغم ۸۷۰۰ مورد بمباران به وسیله نیروهای هوایی اسرائیل – بدون هیچ دفاع ضدهوایی در برابر آن – که فرودگاه بین‌المللی بیروت را از کار انداخت و نیروگاه‌ها، مخازن سوخت، کشتی‌های ماهیگیری، ۱۴۷ پل و ۷۲ جاده را تخریب کرد، حزب‌الله میانگین پرتاب راکت‌هایش را به ۱۶۹ رساند و آن دو زندانی اسرائیلی که علت ظاهری کل این آشوب بودند هنوز به خانه بازنگشته‌اند. بنابراین حرف فرمانده اسرائیلی درست از آب درآمد. اسرائیل دقیقاً همان‌طور که به ما هشدار داده بود، در واقع با لبنان همان کاری را کرد که بیست سال پیش انجام داده بود. زیربناهای آن را نابود کرد و یک دموکراسی پیچیده، چندفرهنگی و انعطاف‌پذیر را که در تلاش برای فیصله دادن به اختلافات فرقه‌ای‌اش است و در هماهنگی پرباری با همسایگانش زندگی می‌کند، در معرض مجازاتی جمعی قرار داد. ایالات متحده تا ۴ هفته پیش لبنان را منادی الگویی برای آنچه سایر کشورهای خاورمیانه ممکن است به آن بدل شوند می‌دانست. به‌طور گسترده و شاید خوش‌بینانه‌ای اعتقاد جامعه بین‌المللی این بود که حزب‌الله دارد پیوندهایش با سوریه و ایران را قطع می‌کند و در مسیر تبدیل شدن به یک نیروی سیاسی و نه نیرویی صرفاً نظامی است، با این حال امروز همین نیرو در همه دنیای عرب مورد ستایش است، آوازه برتری نظامی اسرائیل فرو ریخته است و تصویر بال و پر داده شده هراس‌آور آن دیگر کسی را نمی‌ترساند و مردم لبنان به آخرین قربانیان مصیبتی جهانی بدل شده‌اند که نتیجه کار افراطیونی هذیان‌زده است و پایانی برای آن متصور نیست.

*** ژان لوکاره رمان‌نویس است و این قطعه در حمایت از انتشار کتاب «لبنان، لبنان» نوشته شده است که در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۶ به وسیله انتشارات ساقی در لندن منتشر خواهد شد. همه منافع حاصل از چاپ این کتاب به خیریه‌های کودکان که در لبنان کار می‌کنند اهدا خواهد شد.** Open Democracy.2006

حاکمیت ملی در روند جهانی شدن

داود نادمی

با توجه به گسترش فرآیندهای جهانی شدن در عرصه‌های مختلف و در نتیجه، تضعیف دولت ملی، به‌نظر می‌رسد که دامنه و عرصه موضوعات همچنین نگرش‌های مسلط در جامعه‌شناسی سیاسی دستخوش تحولات عمده و اساسی شده باشند. با توجه به اینکه دولت ملی به‌عنوان واحد مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی، به نحو فزاینده‌ای در معرض فرآیندها و فشارهای جهانی شدن قرار گرفته است و در نتیجه خود این فرآیندها در عرصه جهانی شدن است و به عنوان موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی جدید در حال ظهور هستند بدین‌سان به‌نظر می‌رسد که پارادایم اصلی جامعه‌شناسی سیاسی در حال تغییر باشد. در پارادایم کلاسیک مفاهیمی چون دولت ملی، رابطه حکومت و جامعه، طبقه حاکمه، نخبگان سیاسی، احزاب و پایگاه اجتماعی رژیم‌های سیاسی غلبه داشته‌اند در حالی که در پارادایم جدید ساختارهای اقتدار در سطح جهانی، رابطه میان حکومت‌ها و فرآیندهای جهانی شدن در عرصه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ارتباطات، هویت‌های فراملی طبقاتی، بخش‌های اجتماعی فراملی و غیره اولویت یافته‌اند.

جهانی شدن بزرگترین تهدیدی است که برای الگوی دولت– محور جامعه‌شناسی سیاسی کلاسیک پدیدار شده است.

در نتیجه فرآیندهای جهانی شدن، توانایی دولت‌های ملی در اتخاذ اقدامات مستقل در اجرای سیاست‌های خود محدود شده، کنترل آنها بر کالاها، تکنولوژی و اطلاعات کاهش یافته است و حتی اختیار آنها در تبیین قواعد و قانونگذاری در محدوده سرزمین ملی نیز تنزل پیدا کرده است.

در سایه این تحولات اتخاذ چشم‌انداز گسترده‌تری برای مطالعه قدرت و سیاست ضرورت یافته است و از این رو مطالعه فرآیندهای جهانی شدن به عنوان مهمترین عامل در تحول حوزه جامعه‌شناسی سیاسی از اهمیت حیاتی برخوردار شده است.

مفهوم جهانی شدن به مجموعه فرآیندهای پیچیده‌ای اطلاق می‌شود که به موجب آن دولت‌های ملی به نحو فزاینده‌ای به یکدیگر مرتبط و وابسته می‌شوند و همین وابستگی و ارتباط است که برای مفهوم حاکمیت ملی و دولت ملی مشکلاتی ایجاد می‌کند.

جهانی شدن در حقیقت یکی از مراحل پیدایش و گسترش تجدد و سرمایه‌داری جهانی است که سابقه آن به قرن پانزدهم بازمی‌گردد. اما امروزه جهانی شدن بیشتر بر ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این فرآیند کلی اطلاق می‌شود. به‌هرحال، جهانی شدن همچنان با گسترش سرمایه‌داری در سطح جهان مرتبط است و برخی نیز فرآیند دموکراتیزاسیون را یکی از وجوه اصلی جهانی شدن می‌دانند.[1]

گسترش ارتباطات جهانی به‌واسطه پیشرفت‌های فنی، افزایش اهمیت نهادهای سیاسی، اقتصادی و تجاری بین‌المللی، پیدایش سازمان‌های صنعتی و مالی چندملیتی و افزایش قدرت بازارهای ارزی، به عنوان اجزای اصلی فرآیند جهانی شدن، دایره اختیار و حاکمیت ملی را در حوزه اقتصاد و در عرصه فرهنگ و زندگی اجتماعی محدود می‌سازد. روی هم رفته توده قابل ملاحظه‌ای از اقتدار در سطح جهانی و بین‌المللی در حال تکوین و تشکیل است که خواه‌ناخواه به اقتدار سنتی دولت‌های محلی آسیب می‌رساند.[2]

فرآیند جهانی شدن را معمولاً در چهار حوزه فنی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مطالعه می‌کنند. در حوزه فنی و تکنولوژیک از وقوع انقلاب صنعتی سوم سخن می‌رود. انقلاب صنعتی اول در قرن هجدهم تحولی در تکنولوژی تولید بود. انقلاب صنعتی دوم در نیمه دوم قرن نوزدهم رخ داد و تحولی در تکنولوژی توزیع و ارتباط ایجاد کرد. اینک انقلاب صنعتی سوم در پایان قرن بیستم تحولاتی اساسی در حوزه ارتباط، مصرف و اطلاعات به‌وجود آورده است. تکنولوژی اطلاعاتی شامل شبکه‌های اطلاعاتی کامپیوتری، کمیت و کیفیت اطلاعات قابل دسترسی را به شیوه‌ای انقلابی و بی‌سابقه دگرگون ساخته است. تحول مشابهی از لحاظ سرعت انجام مراودات و بازرگانی بین‌المللی رخ داده و تکنولوژی ماهواره‌ای موجب ظهور رسانه‌های الکترونیکی در سطح جهانی شده است. در نتیجه این تحولات فاصله مکانی و جغرافیایی معنای خود را از دست می‌دهد و حوزه عمومی مشترکی در سطح جهانی پدیدار می‌شود که همگان به نحو فزاینده‌ای به مسائل و موضوعات آن علاقه‌مند می‌شوند.

این همان چیزی است که برخی از نویسندگان آن را «دهکده جهانی الکترونیکی» نامیده‌اند. در حوزه اقتصاد، به تبع تحولات فنی مذکور، تغییرات بی‌سابقه‌ای رخ نموده است. با جهانی شدن اقتصاد دیگر فرآیندهای مالی و اقتصادی در سطح ملی نمی‌توانند تابع سازوکارهای داخلی و تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها باشند. در نتیجه کنترل دولت ملی بر اقتصاد ملی معنای خود را به نحو فزاینده‌ای از دست داده است و عناصر اصلی سیاست‌های اقتصادی و مالی ملی، جهانی می‌شوند. امروزه توفیق اقتصادی در داخل به معنی توفیق در کسب موقعیتی مطلوب در بازارهای جهانی است که به نحو فزاینده‌ای بر دانش، اطلاعات و تکنولوژی پیشرفته متکی می‌شود.[3]

همچنین قدرت شرکت‌های چندملیتی یا فراملی افزایش چشمگیری داشته است. بودجه این گونه شرکت‌ها و بنگاه‌ها از بودجه بسیاری از دولت‌های ملی بیشتر است.

بسیاری از این شرکت‌ها «بی‌دولت» هستند، یعنی به هیچ دولت ملی یا بازار واحدی بستگی ندارند. در سایه امکانات و منابع مالی و تکنولوژیک این شرکت‌ها تقسیم کار بین‌المللی جدیدی شکل گرفته است و کل جهان به بازار و میدان عملکرد آنها تبدیل شده است.

طبعاً بنگاه‌ها و شرکت‌های فراملی به نحو فزاینده‌ای از قید محدودیت‌های حقوقی و سیاسی قوانین ملی رهایی می‌یابند و عرصه حقوق بین‌المللی گسترش بی‌سابقه‌ای می‌یابد. چون مرزهای ملی دیگر چندان به مفهوم و معنای مرزهای فعالیت اقتصادی نیستند، دیگر نمی‌توان به‌درستی از بازار ملی سخن گفت. گسترش اقتصاد جهانی بدین‌سان توانایی سیاسی دولت‌های ملی را در امر کنترل و اداره امور اقتصادی خود محدود می‌سازد.[4]

از لحاظ سیاسی با ظهور و گسترش اختیارات نهادهای سیاسی جهانی، تحولات چشمگیری در حوزه قدرت و حاکمیت دولت‌های ملی و ماهیت نظام بین‌المللی رخ نموده است.

به عبارت دیگر سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی از جمله مهمترین بازیگران سیاسی در سطح بین‌الملل شده‌اند که قدرت تصمیم‌گیری در سطح جهان دارند. افزایش اقتدار این گونه نهادهای جهانی تا حدی نتیجه پیدایش مسائل عمده جهانی مانند مسئله لایه ازن و گرم شدن جهان، افزایش جمعیت، مسائل زیست‌محیطی و غیره است. دیگر دولت ملی به خودی خود نمی‌تواند حریفی برای برخورد با چنین مسائل حیاتی جهانی باشد. در نتیجه استقلال عمل سازمان‌های بین‌المللی در حوزه تصمیم‌گیری رو به افزایش می‌رود. در مقابل، استقلال عمل بسیاری از دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه به‌ویژه به‌واسطه برنامه‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول محدود شده است.

از سوی دیگر توسعه حقوق بین‌المللی محدودیت‌هایی برای آزادی عمل سنتی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی ایجاد می‌کند. به عنوان نمونه، اینکه در پرتو کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی، امکان اجرای حقوق بین‌الملل به‌طور دسته‌جمعی وجود دارد.

به‌طور کلی در نتیجه فرآیند جهانی شدن، ویژگی‌های اصلی دولت ملی در حال زوال است. برخی از نویسندگان این ویژگی‌ها را در کارآمدی در سیاستگزاری داخلی، خودمختاری، شکل حکومت و مشروعیت داخلی یافته‌اند.[5] با جهانی شدن اقتصاد تصمیم‌گیری داخلی در مقابل فرآیندهای جهانی اقتصاد کارآمدی خود را از دست می‌دهد.[6] همچنین با گسترش اختیارات سازمان‌های بین‌المللی، خودمختاری دولت‌ها در عمل محدود می‌شود. از لحاظ شکل حکومت نیز فرآیند دموکراتیزاسیون، به عنوان جزیی از فرآیند جهانی شدن، دست‌کم ظواهر دموکراسی را در همه‌جا گسترش می‌دهد.

بالاخره حکومت‌ها دیگر نمی‌توانند به سهولت به مبانی مشروعیت دیگری جز قانونگرایی و اقتدار قانونی، آن هم به مفهومی منطبق با قانونگرایی در سطح جهانی، دست یابند. تعداد دموکراسی‌ها تنها در دهه ۱۹۸۰ به دو برابر افزایش یافت. با انتقال برخی از اختیارات دولت‌های ملی به واحدهای سیاسی بزرگ‌تر، مثل جامعه اروپا، پیمان‌های منطقه‌ای و سازمان‌های مالی جهانی نوعی بوروکراسی جهانی نیز در حال تکوین است.

در سطح فرهنگی باید از ظهور جامعه مدنی سخن گفت. جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی بین‌المللی جزیی از این جامعه هستند و به مسائل و موضوعاتی نظر دارند که از حدود توانایی و دید و دولت‌های ملی بسی فراتر می‌روند. برخی از نویسندگان از ظهور روابط فراملی (transnational relations) در مقابل مفهوم قدیمی روابط بین‌المللی (international relations) سخن گفته‌اند. جامعه مدنی بین‌المللی به عنوان شبکه‌ای از سازمان‌هایی که اهداف و آرمان‌هایشان مرز نمی‌شناسد، از مظاهر اصلی روابط فراملی هستند.

اشاره‌ای به نقش سازمان‌های غیرحکومتی بین‌المللی نیز در این رابطه لازم است. نقش اصلی این سازمان‌ها گردآوری اطلاعاتی است که بتوان آنها را به طور مستقیم یا غیرمستقیم برای اعمال نفوذ در جهت تضمین رعایت حقوق بشر و آزادی‌های مدنی از جانب دولت‌های ملی به کار برد. برخی از این گونه سازمان‌ها مستقیماً در امر ترویج و پیشبرد دموکراسی درگیرند. برخی دیگر به طور غیرمستقیم در این رابطه فعالیت دارند و به اموری چون رفع تبعیض نسبت به زنان و مسائل محیط زیست علاقه‌مندند.

صرف‌نظر از همه بحث‌ها و انتقادهایی که درباره حاکمیت وجود دارد، می‌توان گفت که امروزه نظریه سیاسی، حاکمیت را از آن دولت می‌داند و آن را به هیچ رکن یا کارگزار حکومت منسوب نمی‌دارد. در عین حال در هیچ مفهوم سیاسی آن را مطلق نمی‌داند و اعتقاد بر این است که حاکمیت باید در چارچوب قانون اساسی و هماهنگ با قانون اعمال شود. افزون بر آن این گونه اعمال قدرت باید با توجه به حقوق و رفاه افراد جامعه باشد. اهمیت گروه‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت و آنها باید آزادی عمل بسیاری داشته باشند. نظریه سیاسی اعلام می‌دارد قانون بالای سر افراد نیست، بلکه فقط ابزاری است برای تشخیص و تحقق هدف‌های دولت یعنی رفاه مردم و جامعه. از لحاظ خارجی نیز حاکمیت دولت را فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی گوناگون و نیز حقوق بین‌الملل محدود می‌کند و بنابراین حاکمیت دولت، نه از لحاظ خارجی، از نظر سیاسی مطلق نیست. به طور خلاصه بسیاری از نویسندگان ویژگی‌های اصلی عصر جهانی شدن را در مفاهیمی چون ظهور دهکده الکترونیک جهان، پیدایش قبیله جهانی، انقلاب اطلاعاتی، فشردگی زمان و جهان، گسترش جهان– آگاهی، پایان جغرافیا و عصر سایبرنتیک تلخیص کرده‌اند.

■ نتیجه‌گیری

نکته مهم این است که بر اثر فرآیند جهانی شدن حاکمیت ملی دولت‌ها عملاً دچار محدودیت‌هایی می‌شود. به نحوی که حکومت‌های ملی دیگر نمی‌توانند همچون گذشته از خودمختاری لازم برخوردار باشند. هر چند از لحاظ حقوقی و صوری مرجع نهایی اقتدار در قلمرو خود محسوب می‌شدند. با گسترش فرآیندهای جهانی شدن دولت‌های ملی ابعاد مهمی از توانایی، خودمختاری و حاکمیت خود را از دست می‌دهند و به نحو فزاینده‌ای با بازارهای جهانی، سازمان‌های تجاری منطقه‌ای، نهادهای سیاسی بین‌المللی و جنبش‌های فکری روبه‌رو خواهند شد. طبعاً میزان تاثیر بر توانایی و حاکمیت کشورها و مناطق مختلف جهان متفاوت است و همین خود یکی از موضوعات بحث جامعه‌شناسی سیاسی جدید را تشکیل می‌دهد. با توجه به فرآیند جهانی شدن، حاکمیت در مفهوم سنتی آن‌چه به مفهوم حاکمیت داخلی در وضع و اجرای قانون و چه به مفهوم حاکمیت بیرونی یا استقلال دولت‌های ملی، معنایی اساساً صوری و حقوقی پیدا می‌کند. خودمختاری دولت‌ها در عمل مسئله‌ای است که دیگر چندان از مفهوم حقوقی و کلاسیک حاکمیت قابل استنتاج نیست. ممکن است خودمختاری دولت‌ها در عرصه‌های مختلف محدود یا مخدوش شود. بدون آنکه حاکمیت ملی آنها از لحاظ حقوقی آسیب ببیند. حاکمیت مطلقه ملی به معنای قدیمی و کلاسیک آن اینک به نحو فزاینده‌ای به مفهومی ناممکن و منسوخ تبدیل می‌شود. دولت‌های ملی دیگر نخواهند توانست به راحتی برخلاف مسیر تحولات سیاسی به فرهنگی جهان، تصمیم‌گیری کنند. استیلای کامل دولت محلی بر شیوه زیست فرهنگی مردم خود با توجه به گسترش ارتباطات و اطلاعات در هر سطح جهان دیگر ممکن نیست و در نتیجه هژمونی ایدئولوژیک و فرهنگی الیگارش‌های محلی تضعیف می‌شود.

سرانجام ذکر این نکته لازم است که در عصر جهانی شدن بایستی از نو درباره اقتدار و حاکمیت ملی اندیشید.

پی‌نوشت‌ها :

۱– جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، کیت نش، ترجمه : محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۰.

۲– جهانی شدن، فرسایش اقتدار و تحول دولتی، احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۴۰۸.

۳– جهانی شدن اقتصاد و شرکت‌های چندملیتی، سعید تائب، فصلنامه سیاست خارجی (ویژه جهانی شدن)، تهران، تابستان ۱۳۷۹، ص ۴۲.

۴– حاکمیت دولت‌ها در عصر شرکت‌های چندملیتی، میراحمد معصوم‌زاده کیایی، اطلاعات سیاسی– اقتصادی، سال چهاردهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، شماره‌های ۱۵۶–۱۵۵، صص ۱۲۱–۱۱۹.

۵– جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، کیت نش، ترجمه : محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۲.

۶– جهانی شدن اقتصاد و شرکت‌های چندملیتی، سعید تائب، فصلنامه سیاست خارجی، (ویژه جهانی شدن)، تابستان ۱۳۷۹، ص ۴۲۶.

۷– بازاندیشی در مفهوم حاکمیت (تاثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولت‌ها)، مارک ویلیامز، ترجمه : اسماعیل مردانی گیوی، اطلاعات سیاسی– اقتصادی، سال چهاردهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، شماره‌های ۱۵۶–۱۵۵، صص ۱۳۷–۱۳۶.

اندیشه سیاسی

نگاهی به پیامدهای سیاسی اندیشه کی‌یرکگور

حوزه عمومی و قدرت سیاسی

نادر شهریوری

بخش اول

اگر قرار بود بر سنگ گورم نوشته‌ای حک شود می‌گفتم بنویسید «آن فرد»، اگر این جمله اکنون قابل درک نباشد، روزی خواهد آمد که به خوبی درک شود.

کی‌یرکگور

اکنون آن روز فرا رسیده است و بهتر می‌شود اهمیت سیاسی و فلسفی «آن فرد» را درک کرد. اساسی‌ترین مسئله در مورد کی‌یرکگور (۱۸۸۵ – ۱۸۱۳) این است که وی اندیشمندی «فردگرا» است. مسئله مهم وی تجربه‌های فرد زنده است و تمامی تلاش وی به عنوان فیلسوفی اگزیستانسیالیست آن است که به فرد کمک کند تا به زندگی خود معنا و جهت دهد. مسئله کی‌یرکگور همواره ذهنیت فرد و دنیای درون است، او اعتقاد دارد که «ذهنیت (به معنای داشتن چیزی در ذهن و عمل کردن به آن) حقیقت است، ذهنیت، واقعیت است»[1] و حتی «. . . حقیقت را ذهنی (خصوصی) و جزیی. . .»[2] می‌داند. او از ارائه و حتی امکان یافتن راه‌حل کلی برای چگونه زندگی کردن، امتناع دارد و معتقد است که هر فرد به تنهایی و خود می‌بایستی دست به انتخاب بزند و سرنوشت خود را تعیین کند. اما تعبیر دیگر این مسئله این است که ارزش مطلق و جهانشمولی وجود ندارد. ارزش از نظر وی مربوط به فرد است، پس حقیقت مطلقی وجود ندارد تا به فرد بگوید که چه روشی را در زندگی در پیش بگیرد، همه چیز بر عهده فرد است تا خود ارزش‌های شخصی‌اش را ایجاد کند و برای آن ارزش‌های خودآفریده، زندگی کند و حتی برای آن جان خود را فدا کند. بنابراین فرد و دنیای ذهنی فرد، تمام فلسفه کی‌یرکگور است. در این رابطه است که علم را مورد انتقاد قرار می‌دهد زیرا به نظر او «. . . هدف علم کشف واقعیت‌های عینی جهان است که ورای احساسات و عقاید شخصی هستند، اما مشکل علم این است که ارزش محدودی دارد و هر قدر هم که علم در کارش موفق باشد، هرگز به ما نمی‌گوید چگونه باید زندگی کنیم.»[3] و علاوه بر آن «آنچه در فلسفه مدرن (و علم) کانون توجه قرار دارد جهان بیرونی است.»[4] و نه دنیای واقعی که همان دنیای ذهنی و دنیای درونی است. کی‌یرکگور، تاریخ فلسفه مدرن از دکارت تا کانت را ذیل نگاه علمی به زندگی تلقی می‌کند که عبارت است از «شناخت دنیای بیرون». اما در کانت گامی به سمت جلو می‌بیند و آن اهمیتی است که کانت به ذهن می‌دهد و اینکه «. . . کانون توجه را از جهان بیرونی به آن فاعل شناسایی (ذهن) منتقل می‌کند»[5] اما با این همه از نظر کی‌یرکگور این گام کاملی نیست زیرا اگرچه کانت توجه خود را به ذهن معطوف می‌کند اما به یک «ذهن کلی» و نه ذهن فردی که کانون توجه در فلسفه کی‌یرکگور است.[6] اما مقصود از «ذهن کلی» چیست؟

این مسئله احتمالاً تفاوت اساسی کی‌یرکگور از کانت و استنتاج‌های سیاسی لیبرالیسم از فلسفه کانت است.

همچنان که گفته شد، کی‌یرکگور برخلاف کانت «. . . حاضر نبود از افراد در شکل جمعی‌شان سخن بگوید. از نظر او، فقط افراد خاص وجود دارند.»[7] بنابراین ذهن کلی یا حقیقت کلی از نظر کی‌یرکگور معنی ندارد فقط فرد وجود دارد و هرگونه دستورالعمل کلی را رد می‌کند، از جمله دیدگاه‌های جهانشمول کانتی و از جمله انسان انتزاعی (کلی) را. در این رابطه، او انسان انتزاعی را پدیده‌ای مدرن و ساخته شده توسط سازوکارهای دنیای بورژوازی قلمداد می‌کند؛ دنیایی که دنیای درونی فرد را در هم می‌شکند و فرد را وادار می‌کند که برای بقا، خود را بر دنیای عینی و تحقق یافته بیرونی تطبیق دهد. به عبارت دیگر فرد عینی می‌شود و به ازای عینی شدن (در واقع شیء شدن)، دنیای ذهنی خود را از دست می‌دهد. با از دست رفتن ذهن، فرد به یک شماره سریالی تبدیل می‌شود و در این سریالیزاسیون، دیگر دنیای درون وجود ندارد و علاوه بر آن هر شماره سریال، با شماره‌های دیگر تفاوتی ندارد و همه یک‌شکل و یکسان می‌شوند و به تعبیر نیچه همه کوتوله می‌شوند و فرد توده می‌شود و این دقیقاً چیزی است که کی‌یرکگور، پیشاپیش نسبت به پیدایش آن در آینده هشدار می‌دهد. ژان وال در کتاب برجسته خود به نام «اندیشه هستی» در این رابطه می‌نویسد : «به عقیده او (کی‌یرکگور) خطای انسان‌ها در این است که با هم متحد می‌شوند و به خاطر همین اتحاد است که امروز همه چیز پوسیده است زیرا همه چیز سیاسی است، همه چیز ثمره توده‌ها است، ثمره جماعت است، فرد به معنای واقعی‌اش در کار نیست. . . اما آنچه اهمیت دارد سیستم نیست، بلکه خود فرد است. وانگهی، کی‌یرکگور تذکر می‌دهد که افراد با متحد شدن، خود را تباه می‌کنند. کی‌یرکگور به قسمی اندیویدوآلیسم هرج و مرج طلب معتقد است.»[8] در این چهارچوب است که کی‌یرکگور اندیشه هگل را نیز نمونه سیستم انتزاعی و غیرفردی در نظر می‌گیرد که در آن همه چیز به یک روند تبدیل می‌شود که نوعی ماشین شکل می‌گیرد که افراد جزیی از آن ماشین می‌شوند. به نظر کی‌یرکگور روح هگلی پدیده‌ای انتزاعی و غیرفردی است. البته این تنها هگل و سیستم عظیم وی نیست که مورد انتقاد کی‌یرکگور قرار می‌گیرد، بلکه نقد وی بخش وسیعی از سنت‌های فکری و سیاسی مدرن را دربرمی‌گیرد. در واقع وی موسس اندیشه در مورد جامعه توده‌وار است در عین حالی که از اولین منتقدان جامعه توده‌وار نیز هست. نقد او از جامعه مدرن، توام با نگاهی به گذشته است زیرا وی اعتقاد دارد که «. . . هر گونه تکامل در عین حال بازگشتی است به عقب، به سوی خاستگاه‌هایمان و. . .»[9]

پی‌نوشت‌ها :

۱– فلسفه کی‌یرکگور، نوشته سوزان لی آندرسون، ترجمه خشایار دیهیمی، ۱۳۸۵، ص ۷۴.

۲– اندیشه هستی، ژال وال، ترجمه باقر پرهام، ص ۲۵.

۳– فلسفه کی‌یرکگور، پیشین ص ۷۵.

۴– ۵و۶– همان.

۷– همان، ص ۷۹.

۸– اندیشه هستی، پیشین، ص ۲۱.

۹– فلسفه کی‌یرکگور، پیشین، ص ۱۳۰